



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۱۶

خلق می‌جنبند، مانا^(۱) روز شد
روز را جان بخش، جانا روز شد

چند شب گشتیم ما و چند روز
در غم و شادی تو، تا روز شد

در جهان بس شهرها کانا شب است
اندرین ساعت که اینجا روز شد

در شب غفلت جهانی خفته‌اند
ز آفتاب عشق ما را روز شد

هر که عاشق نیست، او را روز نیست
هر که را عشقست و سودا روز شد

صبح را در کنج این خانه مجوی
رو به بالا کن، به بالا روز شد

بر تو گر خارست، بر ما گل شکفت
بر تو گر شامست، بر ما روز شد

گر تو از طفلی ز روز آگه نه‌ای
خیز با ما، جان بابا، روز شد

روز را منکر مشو، لا لا مگو
چند لا لا، جان لا لا روز شد

آفتاب آمد که اِنْشَقَّ الْقَمَرُ *
بشنو این فرمان اعلا، روز شد

پاسبانا، بس، دگر چوبک مزین^(۲)
پاسبان و حارس^(۳) ما روز شد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۱

روز روشن، هر که او جوید چراغ
عین جستن، کوریش دارد بلاغ^(۱)

ور نمی‌بینی گمانی برده‌ای
که صباح ست و تو اندر پرده‌ای

کوری خود را مکن زین گفت، فاش
خامش و در انتظار فضل باش

در میان روز گفتن: روز کو؟
خویش رسوا کردن است ای روزجو

صبر و خاموشی جَدْوِبِ^(۲) رحمت است
وین نشان جستن نشان علت است

اَنْصِتُوا^(۳) بپذیر تا بر جان تو
آید از جانان جزای اَنْصِتُوا

گر نخواهی نُكْسِ^(۴) پیش این طیب
بر زمین زن زَرِّ و سَرِّ را ای لَبِیبِ^(۵)

* قرآن کریم، سوره قمر (۵۴)، آیه ۱-۵

اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَاَنْشَقَّ الْقَمَرُ (۱)

وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (۲)

وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أُمَّرٍ مُّسْتَقَرٌّ (۳)

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ (۴)

حِكْمَةٌ بِالْغَيْظِ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ (۵)

ترجمه فارسی

قیامت بسیار نزدیک شد، و ماه از هم شکافت. (۱)

- و اگر معجزه ای را ببینند، روی بگردانند و گویند: [این] جادویی همیشگی است! (۲)
- و انکار کردند و هواهای نفسانی خود را پیروی نمودند، در حالی که هر کاری در قرارگاه ویژه خود قرار می گیرد. (۳)
- و البته اخبار [و گزارشهای گذشتگان] و آنچه مایه بازداشته شدن [از بدی ها] است به آنان رسیده است. (۴)
- [این خبرها] پندی رساست، ولی هشدارها [به حال آنان که در پی هواهای نفسانی هستند] سودی نمی بخشد. (۵)

ترجمه انگلیسی

- The Hour (of Judgment) is nigh, and the moon is cleft asunder. (1)
- But if they see a Sign, they turn away, and say, "This is (but) transient magic." (2)
- They reject (the warning) and follow their (own) lusts but every matter has its appointed time. (3)
- There have already come to them Recitals wherein there is (enough) to check (them), (4)
- Mature wisdom;- but (the preaching of) Warners profits them not. (5)

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۸۹

ای منجم اگر تَشَقُّ قمر باور شد
بایدت بر خود و بر شمس و قمر خندیدن

همچو غنچه تو نهان خند و مکن همچو نبات
وقت اشکوفه به بالای شجر خندیدن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۷۷

گوشت پاره آدمی، با عقل و جان
می شکافد کوه را با بحر و کان

زور جان کوه کن، شَقُّ حَجَرِ^(۱)
زور جان جان، در اِنْشَقُّ الْقَمَرِ^(۲)

گر گشاید دل سر انبان^(۳) راز
جان به سوی عرش آرد تُرکتاز^(۴)

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۰۶

کافران دیدند احمد را بشر
چون ندیدند از وی اِنْشَقَّ الْقَمَرُ

خاک زن در دیده حسین خویش
دیده حس، دشمن عقل است و کیش

دیده حس را خدا اعماش^(۱۳) خواند**
بتپرستش گفت و ضد ماش خواند

زانکه او کف دید و دریا را ندید
زانکه حالی دید و فردا را ندید

خواجه فردا و حالی پیش او
او نمی‌بیند ز گنجی جز تسو^(۱۴)

ذرّهای زان آفتاب آرد پیام
آفتاب آن ذره را گردد غلام

قطره‌ای کز بحر وحدت شد سفیر
هفت بحر آن قطره را باشد اسیر

گر کف خاکی شود چالاک او
پیش خاکش سر نهاد افلاک او

خاک آدم چونک شد چالاک حق
پیش خاکش سر نهاد املاک حق

السَّمَاءُ اِنْشَقَّتْ اَجْرَ از چه بود؟***
از یکی چشمی که خاکی گشود

خاک از دُردی^(۱۵) نشیند زیر آب
خاک بین کز عرش بگذشت از شتاب

آن لطافت پس بدان کز آب نیست
جز عطای مُبَدَعِ^(۱۶) وَهَابِ^(۱۷) نیست

گر کند سُفلی^(۷) هوا و نار را
ور ز گل او بگذراند خار را

حاکم است و یَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ ***
او ز عین درد انگیزد دوا

** قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۹

...لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ...

ترجمه فارسی

... ایشان را دل‌هایی است که بدان حق را در نیابند، و ایشان را دیدگانی است که بدان حق را نبینند، و ایشان را گوش‌هایی است که بدان حق را نشنوند و ایشانند ستوران، بل گمراه تر...

ترجمه انگلیسی

...They have hearts wherewith they understand not, eyes wherewith they see not, and ears wherewith they hear not. They are like cattle,- nay more misguided: for they are heedless (of warning).

*** قرآن کریم، سوره انشقاق (۸۴)، آیه ۱

إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ

ترجمه فارسی

هنگامی که آسمان شکافته شود.

ترجمه انگلیسی

When the sky is rent asunder,

**** قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۰

... كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ

ترجمه فارسی

... خداوند هر چه خواهد، کند.

ترجمه انگلیسی

...Doth Allah accomplish what He willeth.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹۴۰

بیان آنک کشتن خلیل علیه السلام خروس را اشارت به قمع و قهر کدام صفت بود از صفات مذمومات مُهْلِکَات در باطن مرید؟

شهوتهی است او و بس شهوت‌پرست
زان شراب زهرناک ژاژ^(۱۸) مست

گر نه بهر نسل بود ای وَصِی^(۱۹)
آدم از ننگش بکردی خود خَصِی^(۲۰)

گفت ابلیس لعین، دادار را
دام زفتی خواهم این اشکار را

زر و سیم و گله اسبش نمود
که بدین تانی خلیق را ربود؟

گفت: شایاش^(۲۱) و تُرُشِ آویخت لُنَج^(۲۲)
شد تُرُجیده^(۲۳) و تُرُشِ هم‌چون تُرُج^(۲۴)

پس زر و گوهر ز معدنهای خوش
کرد آن پس مانده را حق پیشکش

گیر این دام دگر را ای لعین
گفت: زین افزون ده ای نِعَمَ الْمُعین^(۲۵)

چرب و شیرین و شرابات تَمین^(۲۶)
دادش و بس جامه ابریشمین

گفت: یا رب بیش ازین خواهم مدد
تا ببندمشان به حَبْلِ مِنْ مَسَد^(۲۷)

تا که مستانت که نر و پر داند
مردوار آن بندها را بِسُکُنَد^(۲۸)

تا بدین دام و رسنهای هوا
مرد تو گردد ز نامردان جدا

دام دیگر خواهم ای سلطان تخت
دام مردانداز و حیلت‌ساز سخت

خمر و چنگ آورد پیش او نهاد
نیم خنده زد بدان شد نیم شاد

سوی اِضْلال^(۳۶) ازل پیغام کرد
که: برآر از قعر بحرِ فتنه گرد

نی یکی از بندگان موسی است
پرده‌ها در بحر، او از گرد بست

آب از هر سو عنان را واکشید
از تک دریا غباری برجهید

چونکه خوبی زنان فا^(۳۷) او نمود
که ز عقل و صبر مردان می‌فزود

پس زد انگشتک^(۳۸) به رقص اندر فتاد
که بده زوتر، رسیدم در مراد

چون بدید آن چشمهای پرخمار
که کند عقل و خرد را بی‌قرار

وآن صفای عارض آن دلبران
که بسوزد چون سپند این دل بر آن

رو و خال و ابرو و لب چون عقیق
گوییا حق تافت از پرده رقیق

دید او آن غَنج^(۳۹) و بَرَجَسْتِ سَبْکِ
چون تجلی حق از پرده تَنُک^(۴۰)

(۱) مانا: مثل اینکه، گویی که

(۲) چوبک زدن: طبل زدن، نواختن طبل، نواختن چوب بر تخته، عمل پاسبانان شبگرد در بیدار ساختن پاسبانان با نواختن چوبی به چوب دیگر

(۳) حارس: نگهبان، پاسبان

- (۴) بَلَاغ: رسانیدن، دلالت کامل
 (۵) جَذِب: بسیار کُشنده، بسیار جَذب کننده
 (۶) اَنْصَبُوا: خاموش باشید، اشاره است به آیه قرآن
 (۷) نَكَس: عود کردن بیماری
 (۸) اَلْبَيْب: خردمند، عاقل
 (۹) شَقَّ حَجْرًا: شکافتن سنگ
 (۱۰) سر اتیان گنشدن: کنایه از کشف اسرار، برملا کردن راز
 (۱۱) تُرْكَنان: تند تازی، تاختن یا شتاب و بی خبر چنانکه رسم ترکان قدیم بود.
 (۱۲) اَعْمَا: نابینا، کور
 (۱۳) نَسُو: ناچیز، اندک
 (۱۴) دُرْدی: دُرْد (= ته نشین مایعات) + یای مصدر، از دردی یعنی به جهت سنگینی و رسوب
 (۱۵) مَبْدَع: پدیدآورنده، آفریدگار
 (۱۶) وَهَاب: بسیاربخشنده، از نام های باری تعالی
 (۱۷) سَفَلی: پایینی، زیرین
 (۱۸) زَارًا: بی فایده
 (۱۹) وَصی: کسی که به او سفارش و نصیحت شده
 (۲۰) خَصَصی: اخته شده
 (۲۱) شاپاش: کلمه تحسین، مخفف شاد باش، خوش باش، در اینجا به معنی متشکر، سپاسگزارم
 (۲۲) لُنَج: لب و گرداگرد دهان
 (۲۳) تَرْتُجیده: در هم کشیده شده، پر چین و شکن شده
 (۲۴) تَرْتُج: بالنگ، میوه ای از مرکبات که درشت و سنگین است و از پوست آن مربا و ترشی درست می کنند.
 (۲۵) نَعْمُ الْعین: بهترین نعمت دهنده
 (۲۶) نَمین: گرانبها
 (۲۷) حَبَلٌ مِنْ مَسَد: ریسمانی تنیده شده از لیف خرما، اقتباس از آیه ۵ سوره مَسَد
 (۲۸) پَسْکَنَد: پاره کنند، بگسلند
 (۲۹) اِضْلال: گمراه گردانیدن، گمراه کنندگی
 (۳۰) فَا: به
 (۳۱) انگشک زدن: بشکن زدن
 (۳۲) غُنَج: ناز و عشوه کردن
 (۳۳) تَنُک: نازک